

آنچه از سمت معصومین به دست ما رسیده است در مورد برزخ، نسبت به اخبار دیگر مثل اخبار قیامت یا اخبار دنیا خیلی کمتر است، چه حکمتی هست که از عالم برزخ خیلی کم سخن به میان آمده است و هم آیاتش نسبت به آیات قیامت، تعداد خیلی کمتری هست و هم روایاتش. بنابراین برداشت‌ها بر اساس این آیات و روایات است و خب نظرات هم متفاوت میشود.

نظریه اول : هفته گذشته گفتیم از جنبه ایمان و کفر انسانهای متوسط، در عالم برزخ چیزی شبیه خواب هستند. من این را با استناد از حدیث امام صادق (ع) عرض میکنم؛ از قول پدر بزرگوارشان ذکر کرده اند که؛ **قال لا یسأل فی القبر إلا من محض الإیمان محضاً أو محض الکفر محضاً فقلت له فسائر الناس؟ فقال: یلهی عنهم ترجمه اینک:** در قبر سؤال نمیشود مگر کسی که ایمان خود را خالص و کامل کرده باشد و یا کفر خودش را خالص و کامل کرده باشد؛ از امام پرسیدند پس سایر مردم چه؟ فرمودند به حال خودشان رها میشوند. ما این را تشبیه کردیم به یک نوع خوابیدن؛ نه لزوما خوابیدنی شبیه خوابیدن های دنیا ولی عالم خواب و بیدار و حالت بیخبری و اینهاست. حدیث دیگری باز از امام صادق (ع) که میفرماید : **والله اتخوف علیکم فی البرزخ. قلت ما البرزخ؟ فقال: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة :** بخدا قسم که بر شما در عالم برزخ میترسم؛ راوی می گوید پرسیدم عالم برزخ کجاست؟ فرمود قبر است. نه این قبر فیزیکی که مرده را داخلش میگذرانند، یعنی از لحظه مرگ تا روز قیامت. میفرمایند که زندگی در آن از زمان مرگ است تا روز رستاخیز. دوباره داریم از امام صادق علیه السلام که به جمعی از شیعیان خود فرمود: به خدا قسم که تنها خطری که من بر شما احساس می کنم، برزخ است و چون قیامت شود و کار به دست ما برسد، ما بر کار شما از خودمان اولویت داریم. یعنی ما دغدغه مان ابتدا رفع مشکلات از شیعیانمان است که امروز این را در بحث شفاعت باز می کنیم. سوالاتی که جلسه قبل ایجاد شده بود این بود که اموات ما از کدام دسته هستند؟ مومن اند، کافرند، متوسط اند. این یک تقسیم بندی خیلی کلی بود، ما اگر بیاییم تقسیم های ریزتری را انجام دهیم میتوانیم راجع به اموات خودمان با توجه به اطلاعاتی که داریم، یک قضاوت دنیایی بکنیم؛ چون ما آنور نیستیم که ببینیم چه خبر هست. در میان اهل برزخ گروهی هستند که یا بهشت برزخی دارند یا جهنم برزخی، گروهی هم هستند که نه بهشت برزخی دارند نه جهنم برزخی همان حالتی که گفتیم رها می شوند؛ شبیه بیهوشی یا شبیه همان کما رفتن های دنیایی یا چیزی شبیه اینهاست، از سنخ خواب و تا زمان قیامت ادامه دارد. طبق آیات قرآن وقتی از اینها می پرسند چه مدت در برزخ بودید می گویند یک روز یا نصف روز. این برای آن گروهی است که نه بهشت هستند و نه جهنم.

نظریه دوم : در بحث طوایف برزخی پنج گروه را داریم. سه گروه مومنین هستند، یک گروه کفارند و یک گروه هم مستضعف فکری هستند. این دیدگاه برای خودمان و اموات مان امیدوارانه تر است. هفته قبل گفتیم خدا لطف کند ما را جزء متوسط ها قرار دهد، اینجا این دیدگاه دوم امیدش بیشتر است از این بابت که سه گروه از این پنج گروه که در بهشت برزخی هستند، یک گروه جهنم برزخی و یک روه مستضعف فکری که ان شالله جز آنها نیستیم که در حالت بیهوشی باشیم. مستضعفین اصطلاحاً در بحث های کلامی کسانی هستند که حالت هایی از کفر دارند منتها قاصر هستند، یعنی سخن و حرف حق به گوششان نرسیده، یا شرایط محیطی یا ضعف فکری یا عقب ماندگیهای فرهنگی یا مسایلی از این قبیل باعث شده که نتوانند حق را بفهمند. خدا تکلیف آنها را در قیامت اینطور مشخص می کند پس

امیدوارانه تر این است که اموات ما جز این دسته نیستند که برای خودشان رها و یله باشند. حتی باز هم نگاهمان امیدوارانه تر باشد این است که اگر برای این گروهی که مستضعف هستند خیرات بدهیم به آنها میرسد یعنی اینجور هم نیست که یک رهای محض باشد، مثل اینکه شما خواب هستید توی خواب گرمتان شده یکی پنجره را باز میکند یک نسیم خنکی به شما میوزد و در همان حالت خواب احساس خوبی به شما دست میدهد. پس این خیرات حتی به مستضعف فکری هم نفعی میرساند. در عالم برزخ فایلش کاملاً بسته نمی شود و به همین خاطر اتفاقاتی که در این دنیا توسط بازمانده ها رقم زده میشود خیلی میتواند در حال آنها تاثیر داشته باشد؛ انقدر این دید را باز کرده اند که حتی کافر هم یک کار خوب بکند؛ مثلاً کارهای عام المنفعه، یک احداثی داشته باشد، یک بدعت نیکویی را بگذارد، ساختمانی برای نیازمندان بسازد، مدرسه ای احداث بکند یا هر کاری این مدلی، با اینکه ایمان نداشته باشد، در این دیدگاه امیدوارانه در عالم برزخ به دانش می رسد فقط در عالم برزخ و نه قیامت. این بخاطر فطرت دینی است حالا اگر ایمان ظاهری هم نداشته باشند، فطرت اینجا خوب کار میکند؛ بالاخره شکلی از حسن و نیکویی را این عمل دارد و عذاب برزخی به هر حال تخفیف پیدا میکند. باز هم ما داریم مثبت فکر میکنیم. تا الان یک گروه مستضعف را گفتیم یک گروهی که اهل جهنم برزخی هستند. اما سه گروهی از مومنین که در بهشت برزخی هستند. بهشت برزخی درجاتی دارد؛ دیدگاه علامه تقریباً نزدیک به این چیزی است که عرض میکنم منتها کمی سخت میگیرند از بابت اینکه کسی که کافر است عملش بالا نمی رود یا به دانش نمی رسد؛ اینجا از همان روش احراقی شان استفاده میکنند. ولی دیدگاه های کلی که داریم جمع بندی می کنیم اولی این است که : یا این است و یا آن است و یا بینابین.

دیدگاه دومی که عرض کردم پنج گروه است که خیلی امیدوارانه تر است. دیدگاه اول خوبی بود دیدگاه دوم رجایی است. در این دیدگاه مومنین که در عامل برزخ سه دسته می شوند؛ مومن محض هستند؛ همانکه امام صادق در همان حدیث اول میگویند: محضاً محضاً. دسته اول مومنان محض یعنی اصلاً اهل گناه نیستند مثل سوره واقعه که میگوید السابقون السابقون پاک هستند و به محض اینکه از دنیا می روند بدون اینکه مشکلی داشته باشند حتی از سوال و جواب قبر هم به راحتی رد می شوند و وارد بهشت برزخی میشوند مثلاً شهدا را میتوانیم بگوییم. هر چی برایشان خیرات از این دنیا فرستاده میشود خیلی برایشان خوب است و باعث ارتقا درجه شان میشود یعنی در عالم برزخ اینها مدام رشد پیدا میکنند و مدام درجه شان ارتقا پیدا میکند. مثلاً این خیراتی که میفرستیم را به بسته های غذایی برزخی تشبیه کنیم که تقدیم ارواح میشود. حتی روایت داریم که وقتی ارواح سوال میکنند از جانب چه کسی آمده میگویند فلان قوم شما این هدیه را فرستاده است آنها خیلی خوشحال میشوند؛ این سنت حسنه ای که در بحث خیرات شب جمعه داریم، خیلی اموات و ارواح ما را خوشحال میکند؛ اگر سوره هایی برایشان تلاوت میشود مثل سوره ملک، سوره جمعه، سوره یس اگر میفهمیدیم چقدر از بسته های هدیه ما ذوق میکنند هیچ وقت برایشان کم نمی گذاشتیم؛ ما حتی می توانیم در طول هفته آنها را در کارهای خوبمان شریک بکنیم؛ هر ذکری که میگوییم هر کار خوبی که می کنیم همه ی امواتمان را در آن شریک بکنیم. دسته اول با توجه به مباحث قبل که گفتیم اینها بهشت برزخی را که رد می کنند در قیامت هم به بهشت اخلاق میروند یا اگر خیلی محض و معصوم هستند به بهشت ذات میروند. اینها بهشت اعمال را رد میکنند اصلاً وارد آن نمیشوند مستقیم یا به بهشت اخلاق میروند یا بهشت ذات، که درجه انبیا است و خیلی بالاست. اینکه تک تک نام ببرید یا تمام اموات، بستگی به همان نیت آن موقع شما دارد، گاهی دلتان خنجر کرده باشد فقط به ایشان برسد یا اینکه سخاوت نشان بدهیم اول اسم آن روح عزیز را ببریم، بعد بگوییم بقیه هم تحت لوای ایشان؛ باز هم یک حالت زیر مجموعه قرار میگیرد.

دسته دوم؛ کم و بیش گناه دارند و در عالم برزخ گرفتار هم هستند، مثلا چیزی شبیه زندان یا یک تنگنایی، نه جهنم و نه عذاب اما حالشان خیلی خوب نیست. بخواهیم تشبیه بکنیم افسرده هستند، دست شان باز نیست، دارند اذیت میشوند؛ اعمال و خیراتی که ما از اینجا برایشان میفرستیم آنها را از آن فضای غم نجات میدهد و این هم خیلی زیباست. مثلا نمازش را کامل نفرستاده است، یعنی مثلا خانمی که درشصت سالگی از دنیا رفته است باید پنجاه و یک سال نماز بفرستد؛ چند سالی کم دارد و بخاطر همین میگویند وصیت کنید چند سالی برایتان نماز خوانده شود؛ خب این نماز هایی که در این دنیا به نام آنها خوانده بشود آنها را از آن زندان نجات میدهد. یا خیرات و بدعت های نیکو و احداث های نیکو است، کمک به فقراست، یا اگر از دوستانمان کسی فوت میکند، همه یک سنت حسنه بگذاریم و برایشان یک سال نماز بخوانیم؛ خیلی اینها ذوق می کنند، خیلی شادمان میشوند؛ خیلی مستبشر میشوند. از آن حالت مخمسه و گرفتاری و غم و اندوه نجات پیدا میکنند. پس باز هم کارهای ما در این دنیا برایشان سرنوشت ساز است و کسی که مرده است همانطور که اصطلاحا میگوییم، دستش از دنیا کوتاه است؛ ماییم که برای آنها عالم برزخ میسازیم و این خیلی مهم است، نقش ما خیلی برای این افراد عزیز پررنگ است؛ خیلی چشمشان به ما است، منتظرند، یک چشم‌انتظاری خیلی خاصی دارند، واقعا از ما انتظار دارند و باید دل‌مان به حالشان بسوزد؛ چه آنهایی که مومنین محض هستند و ارتقا درجه پیدا میکنند، بیشتر ذوق می کنند و بیشتر خوش بحالشان میشود؛ چه آنهایی که در حالت حصر و زندان هستند، یک افسردگی و حزنی در آنها دارند و دامنشان را گرفته و منتظرند که از جانب ما هدایایی ارسال بشود.

دسته سوم؛ مومن هستند کافر نیستند اما گناهانشان آنقدر زیاد است که در این کفه ی ترازو گناهان شان نسبت به ایمان شان میچربد، یعنی کفه گناهان شان سنگین تر از کفه ی اعمال صالح شان است. اینها فشار قبر دارند، سكرات موت دارند، کمی عذاب های برزخی دارند؛ درقیامت هم مشکل دارند، باید احوال را طی بکنند، طول دوره برزخ را باید طی بکنند و اگر اینجا مقداری از عذاب ها را بچشند، عذاب های قیامت برایشان سبک تر میشود. ممکن است در قیامت این افراد مورد شفاعت قرار بگیرند یا امکان دارد قرار نگیرند. اینها دیگر چیزهایی است که ما نمیدانیم و جز نادانسته های ماست؛ ممکن است هزار سالی که ما در ذهنمان میگذرد در این وضعیت باشند ولی ته تهنش این است که در نهایت در قیامت وارد بهشت میشوند. باز هم با این شرایط اینها حد ثابت ندارند و اینجا ما هرچه برایشان میفرستیم، از عذاب هایشان تخفیف داده میشود.

پس پنج گروه شد؛ گروه کفار که جهنم برزخی هستند، گروه مستضعفین که خواب هستند، گروه مومنین که مومن محض بهشت برزخی خالص دارد، مومنی که کمی گناهی دارد در حالت زندان است و مومنی که گناهانش بیشتر است جهنم برزخی دارد اما نه مثل جهنم برزخی کفار؛ یعنی عذاب را دارد ولی نه به شدت آنها. اینها باید پاک بشوند. اینجا هم باز خیرات ما به دادشان میرسد. به فرض آدمی که شیعه بوده منتها ماها دل خوشی از او نداشته ایم، چه بحث اخلاقی چه بحث اعمالش بوده است و کسی خواب میبیند صورتش سیاه است، پژمرده است، ناراحت است، غمناک است، مشکلاتی دارد؛ اینجا زنده ها وظیفه دارند و این حقی است به گردن ما که تلاش کنیم و برای او استغفار کنیم، صدقه بدهیم، نماز برایش بخوانیم، جزء عزیزان ما بوده و نباید دل‌مان بیاید که آنجا عذاب بکشد، باید برایشان کار بکنیم و بفرستیم. اینجا بحث رویاهای صادقانه را که عنوان کردیم و گفتیم نود درصد خوابها بخاطر اینکه شرایط تحقق رویای صادقانه ندارند، نباید به آنها اعتنا بشود؛ آن درصد اندک را میگوییم حتما یک پیام حقیقتی دارد، به فرض شخصی

که از دنیا رفته می‌آید پیام میدهد که من به فلانی انقدر بدهکارم بروید بدهی من را بدهید، ما به این رویای صادقانه میگوییم. ولی بیشتر این خوابها درست یا غلط نگوئیم، در برخورد عقلانی، علما خواب را ملاک قضاوت و عمل قرار نمیدهند مگر اینکه شرایط رویای صادقانه داشته باشد.

کودکان هم احتمالاً جز همان گروه رها هستند، باز هم بستگی دارد اگر نطفه، نطفه ایمانی باشد یعنی متعلق به مومنین محض باشد آنجا شرایط خوبی دارند، یا فرزندان کفار باشند باز هم حالت رها هستند؛ ما دیگر بیشتر از این اخباری دستمان نیست که بخواهیم خیلی محکم و متقن حرف بزنیم. دستمان در مرز بندی اینها بسته است.

ان شالله که مطلب جا افتاده باشد؛ ما با توجه به بحث هفته گذشته که در مورد برزخ بود و یک آیه هم در سوره غافر داشتیم که آیه دهم **قَالُوا رَبَّنَا أُمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ...** خواستیم مقداری این مطلب را جا بیندازیم.

بحث شفاعت :

در سوره غافر به این بحث اشاره داشته ایم که باید این را خیلی باز بکنیم؛ دیدگاه علامه یک دیدگاه بسیار زیبا و منحصر به فردی است که ذیل آیه ۴۸ سوره بقره به آن اشاره شده است که امروز من ان شالله سعی میکنم آن را باز کنم.

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاطْمِينٍ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿۱۸﴾ بحث شفاعت را این آیه مطرح میکند. برویم سراغ آیه ۴۸ سوره بقره؛ علامه ذیل این آیه یک بحث بسیار مفصل و مبسوطی را ارائه میدهند که حدود سی چهل صفحه بحث کرده اند.

وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۸﴾ بقره

بینیم که نگاه ما به شفاعت به عنوان یک شیعه چه هست؟ اول می‌آیند تعریف میکنند که شفاعت چه هست؟ اول تعریف لغوی میکنند، شفاعت از ماده شَفَعَ هست در مقابل وَتَرَ؛ شَفَعَ یعنی جفت وتر یعنی تک. معنی عربی اش این است که ضم الشی الی اخر یعنی ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر این اصل معناست؛ ضمیمه کردن یعنی اضافه کردن؛ شخصی که می‌آید متوسل میشود به شفیع، یعنی کسی که باید مورد شفاعت قرار بگیرد میشود شفاعت شونده و شفیع را معنی اسم فاعل از اش میگیریم میشود شفاعت کننده؛ کسی که به شفیع متصل میشود، چون نیروی خودش به تنهایی برای برطرف کردن ضعفش یا رسیدن به هدفش کافی نیست، نیروی خودش را با نیروی شفیع گره میزند و آن نیرو را مضاعف میکند و به آنچه میخواهد نائل میشود. اگر این کار را نمیکرد به تنهایی نمیتوانست به هدفش برسد یا رفع نقص بکند و آن تلاشش ناقص و ضعیف می ماند. دوستانی که علوم پایه خواندن بلا تشبیه در شیمی این را کاتالیزور می گویند.

ما چند نوع نگاه به شفاعت داریم، علامه چند تا شرط را در شفاعت باز میکنند، می گویند ما یا باید جلب منفعت داشته باشیم یعنی دنبال خیر باشیم و یا دنبال دفع ضرر باشیم. شرط دیگری که در شفاعت علامه میگویند این است که تاثیر شفاعت باید طوری باشد که شفاعت شونده، چیزی را واسطه و بهانه قرار بدهد که در دل شفاعت کننده یا حاکم اثر بگذارد. ما در این بحث دو تا جنبه داریم، یکی جهت تکوین هست و یکی جهت تشریح هست. دو تا جهت را میخواهیم بررسی بکنیم. در جهت تکوین، یک نگاه به شفاعت هست و در جهت تشریح، یک نگاه دیگر است. مثلاً در

جهت تکوین بخواهیم مثال بزنییم؛ ما صفت رحمت را داریم، خلق را از خدا داریم، احیا را داریم، رزاقیت و امثالش را داریم. قرآن میاید این صفات خدا را در عالم تکوین مثال میزند؛ میگوید له ما فی السماوات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع الا باذنه؛ آیت الکرسی؛ یعنی این شفاعت در عالم تکوین هست؛ یعنی اینجا بحث مالکیت خدا را داریم که از مالکیت خدا، شفاعت را استفاده میکند. یا سوره یونس: **إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكَمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلَا تَذَكَّرُونَ [۳]** که بحث خلقت آسمان ها و زمین هست، یعنی وقتی کنار آیات تکوین، بحث شفاعت را داریم، شفاعت تکوینی هست؛ یعنی می آییم علل و اسبابی را بین خدا و مسبب ها یعنی مثلا بحث آسمان و زمین و اینها و امور آنها، و تدبیر وجودشان، تنظیم می کنیم و به آن شفاعت تکوینی میگوییم. حتی ببینید وقتی خورشید به عنوان یک نیروی قویتر به زمین و به آبهای آن میتابد و آنها را بخار میکند؛ این حالت شفاعتی است، یک چیزی به چیز دیگر ضمیمه میشود و نیروی آن را برای رسیدن به هدف چند برابر میکند. پس نیروی خورشید برای بخار آب.

شفاعت تشریحی: چیزی که ما ها خیلی بهش توجه داریم و نگاهمان به شفاعت، شفاعت تشریحی است که بحث های مختلف دارد مثل آیه: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿۱۰۹﴾** سوره طاه آیه ۱۰۹ یا **وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ۗ** سوره سبأ آیه ۲۳ یا **لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى** سوره نجم آیه ۲۶ **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ** سوره انبیا آیه ۲۸. آیات زیاد هستند، اینجا وقتی که ملاحظه می کنیم میبینیم در آن آیات تشریحی، یعنی بحث قوانین، شفاعت را برای ملائکه و بعضی از مردم اثبات میکند. دقیقا همان نگاهی که ما داریم، پس شفاعت تکوینی بحث عالم خلقت و اینهاست که بحث رزاقیت و رحمت خداست، از خورشید و ماه و ستاره و کوه و آب و.... بگیرید، کلا عالم خلقت، تکوین است، شفاعت تشریحی سراغ اشخاص می آید، یا ملائکه اند، یا انبیا هستند که انبیا را ما شامل بعضی از مردم میگیریم، الا لمن ارتضی یعنی حتما باید مورد رضایت خدا قرار بگیرند، اذن باید باشد؛ الا لمن اذن له برای این شفاعت تشریحی اذن باید باشد. ارتضا یعنی رضایت باید باشد.

علامه اینجا هفت، هشت تا اشکال را از دیدگاه مقابل ارائه داده و خودشان پاسخ میدهند که وقت گیر است والان به این قضیه نمی پردازیم، اگر مایل بودید مطالعه بفرمایید. گفتیم شفاعت دو قسم است یا تکوینی است یا تشریحی و قانونی است. شفاعت تکوینی از تمام اسباب کونی و خلقتی سر میزند. همه ی اسباب نزد خدا شفیع هستند، همه ی عالم نزد خدا شفیع هستند، یعنی همینکه مثلا خورشید و ماه با هم مَج میشوند به همدیگر ضم میشوند یا هر چیزی که شما در عالم خلقت ببینید، شفاعت تشریحی مربوط به احکام است، درش کمال هست، دایره تکلیف و مجازات است، خود همین شفاعت تشریحی دو تا شق دارد: شق دنیایی و شق آخرتی.

شق دنیایی شفاعت تشریحی: یعنی شفاعتی که در دنیا اثر بگذارد، باعث آموزش بشود یا ما را مقرب تر بکند. آنجایی که بحث شفاعت دنیایی هست، توبه را جز شفیعان میگویند. **خود توبه در عالم تکلیف و تشریح و قانون جز شفیعان حساب میشود** چون باعث آموزش گناهان است. پس توبه انگار یک نیروی قویتری هست و می آید ضعف ما را برطرف میکند. آیه خیلی معروف و امیدبخشی است: **قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ** زمر ۵۳ میگوید از رحمت خدا مأیوس نشوید خدا همه گناهان را می آمرزد، آمرزگار رحیم است، و انیب الی ربکم به سمت پروردگارتان انابه کنید، انابه بخشی از توبه است.

دومین شفیع دنیایی ما ایمان به رسول خداست، آمنو برسوله سوره حدید آیه ۲۸ نتیجه گیری میکند که یغفر لکم ذنوبکم. شما به رسول ایمان بیاورید ذنوبتان بخشیده میشود و مورد غفران خداوند قرار میگیرید.

سومین شفیع دنیایی ما عمل صالح است، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ سوره مائده آیه ۹ یعنی خدا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، برایشان مغفرت و اجر عظیم است. یا سوره مائده آیه ۳۵: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ أَي كسانی که ایمان آوردید از خدا بترسید و یک وسیله ای به درگاهش بیاورید، که این در بحث توسل هم خودش یک بحث مبسوطی است که دوباره زیر شاخه ای از شفاعت است. **شفیع چهارم** قرآن کریم است. سوره مائده آیه ۱۶: يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ که خود بهدی به الله کنایه از قرآن است که ما را از تاریکیها به سمت نور هدایت میکند که نوعی از شفاعت است، نیروی قوی برای نیروی ضعیف، که گفتیم.

شفیع بعدی مان، مساجد، اماکن شریفه و متبرکه، سفر به عتبات و اماکن برای ما نوعی از شفاعت است یعنی ذنوب ما را مورد غفران قرار میدهد. علاوه بر آن عیدها و اعمالی که در شب و روز این اعیاد انجام میشود، خودش برای ما میتواند شفیع باشد.

شفیع بعدی در دنیا انبیا هستند، بهترین شفیعیان هستند، ما از انبیا کمک خواهیم، از اولین نبی حضرت آدم تا آخرین نبی حضرت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و اله و سلم و همه رسولان و اوصیاء از شون درخواست بکنیم که برای ما استغفار بکنند. ما خودمان یک استغفار میکنیم، از انبیا و ملائکه و اوصیاء و اینها میخواهیم که برای ما استغفار بکنند، که این خودش برای آمرزش گناهان بسیار موثر است. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا سوره نساء آیه ۶۴ هم خودشان استغفار می کنند هم واستغفر لهم یعنی رسول برای ایشان استغفار میکند، حتی رسولی که الان ظاهرا از دنیا رفته است.

یکی دیگر از شفیعیان دنیایی ما ملائکه هستند که برای مومنین طلب مغفرت می کنند که دقیقا در سوره غافرمان داریم، آیه ۷: الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۷﴾ که این فرشته هایی که حامل عرش هستند و همچنین فرشته های اطراف آن، پروردگارشان را تسبیح میکنند و در حالیکه به او ایمان می آورند، برای تمام مومنین طلب مغفرت میکنند. پس اینهم حالت دنیایی مومنین است و یکی دیگر از شفیعیان دنیایی ما هستند که اتفاقا گفتیم در سوره غافر که مورد بحث ما هست، داریم.

شفیع دیگر و آخرین شفیع خود مومنین هستند که اینها با همان ایمان محضی که دارند و در بهشت برزخی هستند و حالشان خیلی خوب است مثل شهداء یا اولیاء و اینها هم برای خودشان و هم برای برادران و خواهران و مسلمانان و برای طایفه ایمانی خودشان استغفار میکنند و می گویند که واعفو عنا واغفر لنا و ارحمنا انت مولانا سوره بقره ۲۸۶ که مومنین هم در دنیا مقام شفاعت دارند، باز تأکید میکنم در دنیا یعنی برای همین حال الان ما اینها شفیع هستند.

این قسم اول شفاعت تشریحی، شفاعت دنیوی اش میشود که هشت مورد اسم بردم که اینها برای امورات دنیایی ما مفید هستند و کارمان را راه می اندازند، ضعفهای ما را برطرف میکنند، به ما قوت میبخشند، منفعت برای ما دارند و همه آن تعاریفی که در شفاعت داشتیم.

شق اخروی شفاعت تشریحی : قسم دوم شفاعت تشریحی که خیلی موضوع مهمی است، که اصلاً ما این را با تمام موضوعات دیگر اشتباه گرفتیم، بحث شفاعت اخروی هست و اینجاست که خیلی حساس میشود. **دسته اول شفیعیان اخروی، انبیاء هستند.** مثلاً آیه ۲۸ سوره انبیاء: **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفِقُونَ** این ارتضی دارد راجع به انبیاء صحبت میکند. مثلاً یکی از این انبیا حضرت عیسی ابن مریم علیه السلام هست که در روز قیامت، شفاعت میکند. آیه ۸۶ سوره زخرف: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** که اینجا دارد به حضرت عیسی اشاره میکند. آن کسانی که مشرکین به جای خدا میخوانند مالک شفاعت نیستند، تنها کسانی مالک شفاعت هستند که به حق شهادت میدهند و خودشان دانای حق هستند، سوره زخرف آیه ۸۶. پس یکی انبیاء و یکی هم که اختصاصاً از ایشان نام برده حضرت عیسی هستند.

دسته دیگر شفیعیان اخروی، ملائکه هستند، ملائکه انگار دو تا اذن شفاعت دارند، دوتا جنبه دارند یکی شفاعت در دنیا مثل سوره غافر و یکی شفاعت در عقبی مثل این آیه: **وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ** نجم ۲۶ چه بسیار فرشته که در آسمان ها هستند، شفاعتشان هیچ اثری ندارد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد اجازه بدهد. گفتیم شفاعت اولین شرطش اذن الهی است. پس ملائکه در قیامت میتوانند شفیع ما باشند.

سوره طه آیه ۱۰۹: **يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا** امروز شفاعت سودی ندارد مگر کسی که خدای رحمان به او اجازه داده باشد، و سخنش پسندیده باشد، پس دو بحث اذن و ارتضی دو شرط اصلی هستند. که برای ملائکه هم این لحاظ میشود.

پس این طایفه ی دوم؛ طایفه اول شفیعیان اخروی انبیا شدند، طایفه دوم ملائکه شدند و **طایفه سوم شهدا هستند.** این شهدا به معنای گواهان هستند، نه شهدایی که ما میگوییم، البته اینها هم میتوانند جزء شهداء قرار بگیرند ولی در آن انحصار ندارد. سوره زخرف آیه ۸۶ هم میگوید: **وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ** که ترجمه ش رو گفتیم. سوره بقره آیه ۱۴۳: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ** گواه یعنی کسی که الگو هست؛ علامه میگویند مربوط به اعمال است، کسی که اعمالش برای ما میزان است، نه کسی که در میدان جنگ کشته شود؛ شهید عرفی یا اصطلاحی منظور نیست.

چهارم مومنین از شفیعیان روز قیامت هستند، در روز قیامت هم میتوانند شفاعت بکنند، **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۖ وَالشَّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ ۗ** کسانی که به خدا و رسولش ایمان دارند همان صدیقین و شهداء هستند، سوره حدید آیه ۱۹

دامنه ی اثر گذاری شفاعت خیلی وسیع است؛ مثلاً در تشریحی که یک مورد دنیایی و یک مورد عقبایی یا اخروی است؛ بعضی ها همه گناهان را شامل میشود، از شرک تا پایین تر از آن؛ مثل شفاعت و توبه و همه اینها؛ برخی روی بعضی ها اثر دارد مثل عمل صالح. ببینید توبه دامنه اثر گذاری اش خیلی وسیع است، ما حتی میتوانیم از شرک هم توبه بکنیم و از این شفیع استفاده بکنیم. بعضی از این شفیعی های تشریحی مثل عمل صالح روی بعضی از گناهان اثر

می گذارند نه لزوماً روی شرک و اینها. باید ببینیم دامنه ی اثر گذاری اینها چقدر است. این شفاعتی که در بحث های کلامی یا حکمی مورد اختلاف و نزاع است، مربوط به بحث قیامت است و اینکه راجع به چه کسی جریان پیدا میکند؛ آیا مثلاً راجع به اهل گناهان کبیره هست یا جاهای دیگر. خیلی در این قضیه اختلاف نظر هست. اما نظر علامه این است که : شفاعت مورد نظر را ایشان وقتی بیان میکنند، میگویند شفاعتی که عذاب روز قیامت را از گنهکاران بر میدارد. ما آن شفاعت را میخواهیم بحث کنیم، مثلاً تصور بفرمایید خدای نکرده دم دروازه جهنم ایستادیم و آنجا میآیند دست ما را میگیرند، عذاب را از ما برمیدارند؛ مثل سوره مدثر که داریم: **كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ ﴿٣٨﴾ اِلَّا اَصْحَابَ الْاَلِيْمِيْنَ ﴿٣٩﴾** ... که شفاعت به چه کسانی میرسد، چه کسانی از آن محروم هستند؛ اینها همه سوالاتی است؛ آیا این شفاعت فقط در نجات از عذاب دخالت دارد یا حتی بعد از اینکه ما وارد جهنم شدیم هم دخالت دارد، یا در ناراحتی ها و احوال و فزع های قیامت دخالت دارد ؛ علامه نظرشان این است که شفاعت تنها و تنها در عذاب دوزخ موثر است. در ناگواری های قبل از آن دخالتی ندارد، به بیان دیگر اینکه ما احوال قیامت را بدون شفاعت میگذرانیم. آنجاست که عمل صالح ما به داد ما میرسد؛ یعنی اگر پنجاه هزار سال هست، برای بعضی ها این پنجاه هزار سال اندازه یک چشم برهم زدنی هست، کسی که قرار است این احوال را بگذراند باید بدون کمک بگذراند تا برسیم به موقف آخر و موقف آخر تکلیف بهشتی و جهنمی ما که مشخص شد آنجا شفاعت است. یعنی ما نمیتوانیم در موقف اول مثلاً نماز یا هر چه هست، ان قبلت اصلاً اینها به کمک ما نمیتوانند بیایند چون اذن ندارند، آنجایی هم که امام صادق (ع) میفرمایند که قیامتتان با ما فکری به حال برزخ خود بکنید، منظور همین موقف آخر است. حتی علامه از سوره مدثر اینطور استفاده میکند که بعد از اینکه اهل بهشت جایشان را در بهشت دیدند و تقسیم بندی ها به فرض صورت گرفت، اهل دوزخ هم در دوزخ قرار گرفتند، حتی بعد از خلود در آتش هم میتواند شفاعت باشد ولی قبل از آن ما باید تمام مواضع را بگذرانیم، آن احوال و سختی ها و انتظار های بسیار سخت را باید بگذرانیم. علامه میگویند در نشئه عالم برزخ حتی با اینکه پیامبر و ائمه را در برزخ ببینیم و از حضورشان ان شالله استفاده بکنیم، یعنی در جایگاه مومنین رد بالا در بهشت برزخی باشیم، باز آنها اذن شفاعت برای ما ندارند؛ خیلی عجیب است، یعنی باز هم نمیتوانیم دلمان را به شفاعت شان خوش بکنیم؛ برای همین امام صادق میفرمایند که ما دستمان در عالم برزخ برای شما کوتاه است یعنی ما اذن نداریم. در برزخ انبیا و ائمه و اینها حالتی از تصرف و حکومت دارند؛ بحث همان اصحاب اعراف است، یعنی اینها در مقام اصحاب اعراف که در سوره اعراف هست، میتوانند عالم برزخ را دستشان بگیرند، میتوانند حکم بدهند اما شفاعت را اجازه ندارند. آیه ۷۱ سوره اسراء **يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِيْنِهِ فَاُولٰٓئِكَ يَقْرَءُوْنَ كِتَابَهُمْ وَاٰ يَظْلَمُوْنَ فَتِيْلًا** هر کسی و هر قومی به نام پیشوایش صدا زده میشود، هرکس کتابش به دست راستش داده شود اینجور هست و الی آخر.. که امام و پیشوا واسطه در خواندن و دعوت هست، حکومت را دارد ولی تا موقف آخر اجازه شفاعت ندارد؛ خب این کمی قضیه برای ما سخت میشود. پس نظر علامه این است که مخلص کلام، شفاعت در آخرین موقف از مواضع قیامت به کار میرود که آنجا اگر قرار بود پایمان به سمت جهنم بلغزد، اگر شفاعت شامل حالمان بشود، ان شالله به بهشت میرویم. این نظر علامه بود که هم بحث شفاعت را از سوره بقره داشت و هم آیاتی از سوره غافر به آن مربوط بود؛ آیه ۷ و ۱۸ که سعی کردم به تفصیل بیان کنم.

مراحل عبودیت را هفته قبل گفتیم، سوال داشتند که در بحث توکل و تفویض و تسلیم که چه زمانی بفهمیم همه این اتفاق ها از جانب خدا هست و تسلیم بشویم، این است که اگر توکل به حد بالا و کمال خودش انجام بشود و بعد تفویض انجام شود، هر چه که از جانب خدا رسید ما باید تسلیم باشیم، یعنی ما باید حتماً در مرحله توکل و تفویض

عبودیت خود را به طور کامل انجام بدهیم، که مطمئن باشیم حالا هر چه که آمده از جانب خداست؛ نمیشود که ما توکل و تفویض نداشته باشیم منتها هر اتفاقی افتاد بگوییم از جانب خداست و تسلیم باشیم، یعنی تسلیم به دست نمی آید مگر با رسیدن به مقام توکل و تفویض و در آخر مقام تسلیم.

سؤال : برای توکل باید کار خاصی بکنیم؟ در توکل باید خدا را برای خودمان وکیل قرار بدهیم؛ یک سری تمرین ها هست و آن اینکه اثر گذاری اسباب را فقط در رابطه طولی از خدا بدانیم، مثلا اگر دکتر دوائی میدهد و درمانی میکند، این دکتر را واقعا از سببی از اسباب الهی بدانیم؛ این حداقل مرحله توکل است.

سوره غافر :

وَإِذْ يَتَحَاوَنَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا نَصِيْبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾ بحث
مواجهه ، داخل آتش، اولاً يتحاجون اشاره به آل فرعون است که در آیات قبل از آنها حرف میزدیم، و نه همه ی کفار، چون با نظر علامه آیه بعد که میگوید و قال الذین فی النار اشاره به همه کفار میکند؛ علامه خیلی جالب به این مستکبرین میپردازند، آقای موسوی همدانی در ترجمه شان به این مستکبرین " پلنگ دماغ " میگویند شاید سی چهل سال پیش این اصطلاح متداول بوده است که در ترجمه از آن استفاده میکنند. ضعفای فرعونیان میگویند که ما در دنیا تابع شما بودیم و شما هر جا که ما دچار سختی میشدیم به کمک ما می آمدید، در شدائد و سختیها یاری مان میکردید و الان میبینید که وضعیت ما سخت تر از دنیا هست و شدت ما بیشتر است، آیا میتوانید کاری برای ما بکنید؟ یا اگر هم به طور کامل نتوانستید آتش را از ما دفع بکنید حداقل یک مقداری از آن را از ما دفع بکنید **إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَا** ؛ غنی عن یعنی برطرف کردن. این غنی اگر با حرف اضافه ی عن بیاید به معنای دفع و رفع است، اگر با حرف اضافه ی فی بیاید به معنای اقامت کردن است، اگر تنها بیاید به معنای بی نیازی است؛ اینجا میبینید با حرف اضافه ی عن آمده است، انتم مغنون اسم فاعل است، مغنیون بوده که اعلال شده است، میتوانید آتش را بر ما سبک تر کنید، تکه ای از آن را بردارید؟؟ یک سوالی اینجا پیش می آید ، اینها که دارند آنجا میبینند کسی به دیگری نمیتواند کمکی بکند، این را دیده اند و به یقین رسیده اند؛ پس چرا همچین درخواستی دارند؛ ضمن اینکه در یک آتش با همدیگر هستند؛ هم مستکبرین و هم ضعفا در یک جا دارند با هم میسوزند، اگر آنها همچون قدرتی داشتند که آتش را دفع بکنند، خب اول از خودشان دفع میکردند؛ چطور شده که اینها همچین درخواستی میکنند؟! علامه اینجا بحث ملکات را باز میکنند. ببینید ما در دنیا هر صفتی چه صفت فضیله باشد، یعنی نیکو باشد و چه رذیله باشد اگر به حالت ملکه برای ما پیش بیاید و نه حالت، که حالت قابل تغییر و تحول است، اما ملکه یعنی در ما ثابت میشود یعنی ما دیگر فاعل آن میشویم، مثل اینکه ما دروغ میگوییم یا دروغگوییم. ما گاه کذب داریم یا کذابیم یا مکذیبیم. خیلی با هم فرق میکند؛ ما انکار میکنیم یا منکر هستیم؛ انکار حالت است، منکر یعنی ملکه است. هر صفت و رذیله ای (رذیله یعنی صفت زشت و ناپسند) در دنیا ملکه بود، ناخودآگاه همان ملکه را با خودمان در قیامت می آوریم. کما اینکه راجع به دروغ هم همین است یعنی با اینکه آنجا کسی نمی تواند دروغ بگوید ولی آنهایی که ملکه ی دنیایی شان دروغ گفتن است، آن دنیا در موافقی از قیامت، دروغ میگویند. اینجا هم همین است، یک ملکه ای دارند این ضعفا و پیروان مستکبر ، این هواداران و این کسانی که باعث میشوند این سردسته ها هوا برشان دارد و فکر کنند کسی هستند؛ چون تا هوادار و هواخواه نباشد این سردسته ها خیلی نمیتوانند پیش بروند؛ باعث قدرت گرفتن و جولان

اینها، هوادارها و پیروان شان هستند؛ چون در دنیا ملکه ای به نام تملق و چاپلوسی داشته اند. که هر اتفاقی در دنیا می افتاد به جای اینکه به خدا پناهنده بشوند، سراغ سردسته ها و پیشروها میرفتند، این ملکه در قیامت هم برایشان به این شکل بروز میکند. دارند می بینند که اغویا داخل آتش و همراه با اینها دارند میسوزند اما باز از اینها کمک میخواهند، پس این ملکه تملق آنجا در اینها بروز پیدا کرده است. ملکه دروغ میتواند در مواقعی از قیامت بروز پیدا کند؛ گفتیم مواقف قیامت زیاد هستند، مثلا پنجاه موقف، هر موقف هزار سال میشود پنجاه هزار سال. در یک موقعی ما دهانمان بسته میشود و دست و پایمان شروع به حرف زدن میکند؛ در یک موقعی جز راست نمیتوانیم بگوییم، در یک موقعی میتوانیم دروغ بگوییم و این بستگی به ملکه دنیایی مان دارد؛ در قیامت برخی از اینها سوگند دروغ به خدا میخورند که خدایا به خودت سوگند که ما اصلا مشرک نبودیم. یعنی ملکه دروغ دنیایی شان آنجا بروز پیدا کرده است. جواب مستکبرین چیست؟

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾ ما همه همینجاییم. انگار آنجا به نظر بنده اغویا و مستکبرین دیدگاه شان توحیدی تر است؛ مستکبرین میگویند که روز جزاست و نه روز عمل، همه ی اسباب از تاثیر افتاده اند؛ آن خیال هایی که ما در دنیا در مورد خودمان می کردیم و خودمان را قوی می پنداشتیم، همه بیهوده است و امروز همه مثل هم هستیم؛ حال ما و حال شما یکی است. هر دو طایفه در عذابیم.

این ضعفا یعنی پیرو و نه ضعفای فکری، یعنی ملکه تملقی که در دنیا داشتند در آخرت بروز میکند. ملکه دروغ در آخرت بروز پیدا میکند.

قول دیگر: وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَتِهِمْ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾ وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ اینجا حکایت از همه ی کفار است؛ آیه ۴۷ راجع به آل فرعون است و آیه ۴۹ راجع به همه ی کفار یعنی همه ی اهل آتش است؛ لِخَزَنَتِهِمْ جَهَنَّمَ خزنت جمع خازن است، فَعَلَ جمع فاعل؛ جزء اوزان جمع مکسر است؛ خازن به معنی نگهبان است؛ الذین میشود فاعلِ قال؛ آنهایی که داخل آتش هستند، چه آل فرعون چه غیر آنها، هرکسی، به خازنان جهنم گفتند؛ انگار اینجا یک پله بالاتر است، آنجا پیروها از پیشروان آل فرعون خواستند، اینجا کل کافران از خازنان خواستند، ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ خدایتان را بخوانید، از او بخواهید که از ما یک روزی از این عذاب را کم بکند؛ علامه میگویند که یک روز از عذاب، روز دنیایی نیست، یک روز از همان عالم قیامت است؛ از خدا بخواهید، یک روز نه یک شبانه روزی، بلکه یک پاره ای، بخشی، دوره ای از این عذاب را از ما بردارد؛ بر ما تخفیف قائل بشود. قالو چه کسانی هستند؟ فاعل خزنه هستند. قَالُوا أَوْ لَمْ تُكْتَبْ تَاتِيكُمْ رَسُولُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ؟ آیا پیامبران با دلایل روشن نیامدند؟ با بینات و برهان ها و معجزات؟ قَالُوا بَلَىٰ آنها اعتراف میکنند که بله. آنجا دیگر جای اعتراف است؛ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٥٠﴾ میگویند که خب خودتان بروید دعا کنید؛ با همین انگار که پشت صحنه اینطور است که ما که برایتان دعا نمیکنیم، دعای شما هم که قبول نیست؛ پس کلا دعا اینجا بیهوده است. وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

دعای کفار الان در این شرایط و داخل آتش که از همه سو عذاب و شدت بر آن حکمفرماست هیچ فایده ای ندارد. این جمله ی خازن ها: قَالُوا أَوْ لَمْ تُكْتَبْ تَعْلِيلُ یعنی علت برای آیه قبل است، میگوید خود شما دعا کنید، در حالیکه دعایتان میدانیم که مستجاب نمیشود چرا؟ چون شما کافرید و قانون کلی این است که: دعای کافر مستجاب شدنی نیست؛ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ترکیب ما و الا را دقت کنید، ما، مای نافیه است و با الا میشود ترکیب حصر؛ ان و الا،

لا و الا، ما و الا؛ ترکیبات حصر هستند. سیزده تا ترکیب حصر داریم که سه تا رو اینجا گفتیم، اینها را در معنی باید بگوییم: فقط و فقط؛ تنها؛ جز این نیست که؛ حالت انحصاری ترجمه بکنیم.

علامه یک نگاه خیلی قشنگ تری در این قضیه دارند، در بحث **وَمَا دَعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ** میگویند اصلا اصل دعا، اگر دعا باشد، چه کافر چه مومن باید استجابت برسد چون خود خدا گفته است؛ ریز تر بشویم، مثلا خود خدا گفته است: **اجيب دعوة الداعي** که شده داع؛ اسم فاعلی که یاء اش حذف شده است **اجيب دعوة الداع** إذا دعان فليستجيبوا لي وليؤمنوا بي لعلهم يرشدون سورة بقره آیه ۱۸۶؛ دعا در صورتی که حقیقتا دعا باشد، به هیچ وجه رد نمیشود، این قانون خداست؛ حقیقتا دعا باشد. شرط این است که حتما باید طلب حقیقی باشد؛ بازی و شوخی نباشد. این نظر علامه است. طلب جدی یعنی ما واقعا بخواهیم؛ یک جا ما دعا می کنیم واقعا نمیخواهیم، یک درخواست لفظی است و از ته ته دلمان به شکل حقیقت آن را نمیخواهیم؛ دو اینکه حقیقتا مدعو ما خدا باشد؛ یعنی اینکه دعا کننده فقط و فقط از خدا حاجت بخواهد. پس از همه اسباب ها در واقع منقطع میشود و به سمت خدا رجوع میکند؛ حالا چرا دعای کافر مستجاب نمیشود؟ نه به دلیل کفرش؛ بلکه به دلیل اینکه دعای جدی ندارد، به دلیل اینکه اولاً طلب اش جدی نیست و دوما مورد دعوتش خدا نیست. میگوید کسی که به عذاب آخرت کفر میورزد و کسی که آن را انکار میکند نمیتواند به شکل جدی آن را از خدا بخواهد. ببینید کسی که در دنیا عذاب را منکر است، همان ملکه اش میشود؛ گفتیم که منکر با انکار فرق میکند؛ منکر بودن ملکه اش می شود، بعد در قیامت چون صفت ملکه ای به نام منکر دارد، نمیتواند از خدا طلب جدی داشته باشد. در واقع عدم استجابت دعا برای کافرین، نتیجه ی کفر اوست نه به علت کفرش. در همان ملکه ای که در دنیا انکار شده است، همان ملکه اینجا یقه اش را میگیرد، وبال گردنش میشود. گفتیم ما هر چه در این دنیا مکه داشته باشیم، در آن دنیا بروز پیدا میکند. اگر دروغگو باشیم، کذاب و مکذب باشیم، در آن دنیا حتی در بعضی از موافق قیامت دروغ میگوییم، اگر منکر باشیم در بعضی از موافق قیامت منکر میشویم و طلب مان طلب جدی دعا نیست؛ پس این دعا نمیتواند جدی باشد واستجابت پیدا نمیکند. این فرق ریزی است که علامه قائل شده است و در اینطور مواقع داخل پُرانتز میگوید دقت کنید یا فکرو، رویش فکر کنید، این دو تا فرق دارند. دعا بدلیل اینکه اصلا مدعو خدا نیست، و بدلیل اینکه جدی نیست چون انکار میکرده مستجاب نمیشود نه به دلیل کافر بودن؛ بین این دو تا فرق است.

علامه میگویند در دنیا خیلی جاها خدا دعای کفار را به استجابت رسانده است، خیلی از کافران در دنیا دعایشان مستجاب میشود، یک جا طلب جدی دارند، میخواهند و به آن هدفشان میرسند. پس اینجوری نیست به دلیل کفرشان، به دلیل اینکه اولاً جدی نیستند، دوم اینکه خدا را آنجا در آن مورد نخوانده اند. کافر هم مراتب دارد؛ این کافری که میگوییم دعایش مستجاب میشده است، ممکن است کافر به ذات نباشد یعنی خدا را قبول داشته باشد منتها به معاد به فرض کفر داشته باشد؛ پس کافر به معاد دعایش راجع به معاد در آنجایی که بحث رفع عذاب است، چون انکار میکرده قبول نیست. کافر چندین مرحله دارد؛ ما حدود ۹ نوع معنی کفر در قرآن داریم؛ کفر ذات داریم، کفر صفات داریم، کفر معرفتی داریم...

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿۵۱﴾ اشهاد جمع شهید است، شهدا جمع چیست؟ جمع شاهد است. به شکل لفظی؛ خیلی جالب است که اینجا شهید به معنای شاهد است، نه خود لفظ. خدا میگوید که ما قانون مان این است که **إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا** لام تاکید است؛ حتما و قطعاً پیامبران و رسل خودمان را نصرت میبخشیم،

برای تک تک اشخاص انبیاء و همچنین برای تک تک اتفاق هایی که برایشان می افتد ما نصر خودمان را برایشان میفرستیم. وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هَمَّجِنِ كَسَانِي كِه اهل ايمان هستند، وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ در روزی كه گواه ها را برای اقامه عدل بر پا میداریم.

آیه بعد این یوم را تفسیر میکند؛ چه روزی است كه شاهد ها بلند میشوند :

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾ معذرت خواهی و عذر آوردن ها و بهانه ها از ظالمین در روز قیامت قبول نمیشود و جالب است اینجا هم به یکی از مواقف روز قیامت اشاره میکند؛ چون یک جایی مثلا میگوید: هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾ وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ ﴿٣٦﴾ یک جایی میگوید عذر میآورند و یک جا عذر نمیخوانند یا عذرشان به دردشان نمیخورد، پس در مواقف مختلف، ما واکنش های مختلف داریم؛ یک جا عذر می آوریم یک جا عذرمان اصلا دهانمان به معذرت خواهی باز نمیشود. لَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ اینجا اصلا اجازه عذرخواهی به ما نمیدهند، اما در این آیه میگوید عذر میخواهند اما به نفع شان نیست، اصلا به دردشان نمیخورد، پس یک جا زبانمان بسته است و اصلا عذر نمیتوانیم بیاوریم، یک جا هم كه زبانمان باز است، عذرمان به درد نمیخورد. پس علامه میگوید در روز قیامت مردم تا اندازه ای حرف میزنند، تا اندازه ای؛ به اصطلاح علامه میگوید حرف میزنند انگار كه اجازه و راجی دارند، اجازه دروغگویی هم دارند. وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ لعنه یعنی دوری از رحمت. وَلَهُمُ سُوءُ الدَّارِ كه اصطلاحا به این سوءالدار اضافه ی صفت به موصوف میگوییم. در فارسی مثلا : نیکو سیرت؛ ناز گل كه بوده گل ناز. به این میگوییم اضافه صفت به موصوف. در دارالسوء ، سوء صفت است، مصدر است و به معنای بدی است؛ به جای اینکه بگوید دارِ سوء یعنی سرای بد میگوید بد سرایی است. وقتی میگوییم سرای بد با وقتی میگوییم بد سرایی است، یک فرق مهم دارد؛ اینکه آن شدت بد بودن را در این قسمت دوم یعنی اضافه ی صفت به موصوف بیشتر رسانده ام؛ اصطلاحا میگویند درش مبالغه دارد. یعنی اگر بخواهیم موصوف و صفت داشته باشیم یک مفهوم را داریم، اگر جایشان را عوض بکنیم و ترکیب اضافی بکنیم مبالغه را در آن رسانده ایم. مثل سوء العذاب؛ یک عذاب سوء داریم یعنی عذاب بد، یک سوء العذاب داریم؛ بد عذابی شدت و بدی عذاب را در ذهن ما بیشتر میرساند و هول انگیز تر میکند؛ این هم دقیقا همین است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾ با این دو آیه سیاق سوم بسته میشود، چون ابتدای این دسته با ماجرای حضرت موسی و فرعون و حزقیل و هامان و اینها بود الان باید دسته را ببندد. این دو آیه بستن سیاق سوم است؛ دارد داستان حضرت موسی را اینجا جمع میکند كه یکبار از تورات و از دین و شریعت حضرت موسی به اسم الهدی نام میبرد؛ هُدًى وَذِكْرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ را دارد میگوید و آن کتاب را میگوید؛ ببینید با شریعت حضرت موسی با دین یهودیت، چیزی كه الان است كاملا متفاوت است، یعنی ما میگوییم یهودیت شریعت نیست ، یک فرقه است یک نحله فکری است. مسیحیت شریعت نیست؛ درست تر این است كه ما بگوییم شریعت حضرت موسی، شریعت حضرت عیسی؛ این میشود دین اصلی آن دو تا كه هیچ فرقی با هم ندارند چون دین پیش خدا یکی است؛ یا بگوییم یهودیت، چیزی كه بعدا ساختند و مسیحیت چیزی كه بعدا آن را آن را اختلاق کردند یعنی ساختگی جلوه دادند و به این ترتیب فرق میکند؛ پس میگوید وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ كِنایه از تورات است، كه این تورات رسالت اش هُدًى وَذِكْرَى لِأُولَى الْأَلْبَابِ صاحبان لب آنهايي كه مغز دارند و از مغزشان كه كِنایه از عقل است، استفاده میکنند و تعقل دارند.

بحث موضوعی که هر جلسه داریم را جلسه آینده در مورد تقیّه صحبت بکنیم. یا مورد موضوعی دیگری که در گروه قرار میدهیم. تقیه هم بحث جالبی است و جز عقاید شیعه و خیلی جالب است.

دوستان میگفتند پس آن روش های احرافی علامه کجاست، من لابلای عرایض خیلی به روشهای احرافی اشاره کردم، شاید متوجه نشده باشید؛ مثلا در بحث عصمت انبیا گفتم که علامه به هیچ عنوان هیچگونه ترک اولی، خدشه به ساحت انبیا، کوچکترین شک و شبهه ای به ساحت همه انبیا وارد نمیکند؛ انقدر قداست و مجد و بزرگی و علو درجات برای انبیا قائل هستند؛ هرروایتی چه شیعی، چه سنی چه حتی با سند صحیح باشد که نقص متنی داشته باشد و در متن اش کوچکترین خدشه و شبهه ای به ساحت عصمت انبیا باشد ایشان احرافی میزنند زیر حدیث؛ یعنی اصلا این حدیث را قبول نمیکنند. این یکی از روش های احرافی علامه است که در بحث عصمت انبیا به اصطلاح بنده خیلی برخوردشان تند است. یعنی مثلا اگر روایتی باشد مثلا در مورد حضرت یوسف، در مورد حضرت پیغمبر در مورد حضرت یونس؛ اینهایی که در نظرات سایر مفسرین برایشان ترک اولی قائل هستند، همه را از دم میزنند و روش احرافی دارند.

وصل الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین